

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Economic

اقتصادی

محمد قراگزلو
۳۰ اپریل ۲۰۱۱

امکان‌یابی مکان دفن نئولیبرالیسم

افول نئولیبرالیسم

۶

درآمد

جنبش عظیمی علیه سرمایه‌داری در همه جهان آغاز شده است و به نظر می‌رسد ساحت سیاسی دومین دهه از هزاره سوم بیش از هر زمان دیگری به سرخی گرائیده است. از امریکا (ایالت ویسکانسین) – که زمانی گفته می‌شد تمام زمین‌هایش را برای زمینه عروج جنبش کارگری و سوسیالیسم مین‌گزاری کرده است – تا انگلستان تاچریست-ها سیل خروشان اعتراض به وضع موجود راه افتاده است. اتخاذ سیاست‌های انقباضی موسوم به "ریاضت اقتصادی" اگرچه کارگران و فرودستان را به بی‌کاری، فقر و فلاکت بیشتری کشیده، اما در مقابل به خیزش‌های تازه ای انجامیده است که دست‌کم در کشورهای افریقای شمالی و خاورمیانه، افق روشنی را برای نیل به دنیایی دیگر و بهتر گشوده است. دیر یا زود نوبت به کشورها و دولت‌های اصلی سرمایه‌داری نیز خواهد رسید. افول نئولیبرالیسم به مثابه هارترین ایدئولوژی سرمایه‌داری، می‌تواند به فرصت‌هایی برای عروج سوسیالیسم منجر شود.

سرنوشت مشابه وال‌استریت و منهن

سقوط وال‌استریت، انفجار حباب‌های (bubbles) بازار بورس، افتضاح ساب‌پرایم (subprime)، دود شدن میلیاردها دلار سرمایه بانکی، پا در هوایی اوراق قرضه، ورشکستگی بانک‌های عظیم رهنی، آشفتگی مرزها و مسؤولیت‌های بانک‌های سرمایه‌گذاری (investment banks) و بانک‌های بازرگانی (commerical banks)، شکست بازارها (market fallures)، گسست ساختارهای اقتصاد پول‌مدار (monetarism)، بن‌بست اقتصاد کازینویی، انحلال نهائی افسانه مقررات‌زدائی (deregulation) از بازار، بحران دامن‌دار انباشت سرمایه مالی، انباشت سهام (accumulation actionnarial) و در نهایت کمک‌های چند صد میلیارد دلاری دولت‌های سرمایه‌داری پیشرفته به بانک‌ها و در عین حال رکود اقتصادی توأم با بی‌کارسازی وسیع کارگران و ساقط شدن خطوط تولید صنایع بزرگ خودروسازی، در مجموع به مفهوم روشن‌ترین علایم پایان دوران نئولیبرالیسم ثابت کرد، تمام

شعارها و تئوری‌پردازی‌های آن گروه از اقتصاددانانی که پس از اضمحلال سرمایه‌داری دولتی شوروی و فروریزی دیوار برلین، ارجوزه "پایان تاریخ" (The end of history) سر داده و از سلطه نهائی لیبرال دموکراسی و پایان عصر سوسیالیسم و به بایگانی سپردن آموزه‌های مارکس سخن گفته بودند، فقط به اندازه دو دهه پر تبوتاب اعتبار تاریخی داشته است. از اواخر نخستین دهه هزاره سوم همه ملت‌هایی که مورد تهاجم سیاست‌های نئولیبرالی قرار گرفته‌اند در کنار مردم امریکا و ملیون‌ها کارگری که در ماجرای پیشبرد دکترین شوکت‌رایی (shock doctrine) به خاک سیاه نشسته‌اند، در جست‌وجوی محاکمه امثال فون‌هایک و میلتون فریدمن ناشکیبائی می‌کنند. نه سال پس از آن‌که فروپاشی برج‌های دوگانه منهن در جریان حمله تروریستی بنیادگرایان اسلامی، به بزرگترین بحران امنیتی ایالات متحده دامن زد و زمینه جنگ‌های دوگانه افغانستان - عراق را مستعد و فراهم کرد، اینک برج عاج سرمایه‌داری نه از سوی دشمن خارجی بلکه از درون تناقض ذاتی خود دچار آشفستگی شده است. الگماینه زایتونگ - یکی از ارگان‌های سرمایه‌المانی - در سرمقاله جمعه سوم اکتبر (۲۰۰۸) نوشت:

«این بار حمله به دکترین امریکائی کار دشمن خارجی نیست. بلکه از درون و از اعماق سیستم برمی‌خیزد. سرمایه‌داری امریکائی که دولت هیچ مانعی بر سر راهش ایجاد نمی‌کند، بمب‌گذاران انتحاری خود را آفریده است که با مواد منفجره ویژه شان، اوراق بورس اشتقاقی (derivatives) تاثیر به مراتب مخرب‌تری از بمب‌های پرنده جهادگران داشته‌اند. نه فقط نیویارک، بلکه تمام جهان اکنون با آوار تخریب یک بنای دیگر روبه‌روست:

«وال استریت». روز دوشنبه ۲۹ سپتمبر ۲۰۰۸ شاخص بازار بورس وال استریت نزدیک به ۸۰۰ واحد سقوط کرد که معنای مستقیمش این بود:

"ظرف یک روز هزار میلیارد دلار سرمایه دود شده و به هوا رفته است". در آخرین هفته سپتمبر حدود ۲/۵ هزار میلیارد دلار و طی سال ۲۰۰۸ رقم نجومی هشت‌هزار میلیارد دلار از ارزش سرمایه‌های بازار مالی دلار سوخته و از بین رفته است و این آتش‌سوزی همچنان ادامه دارد. بحران در همان نخستین روزهای سپتمبر بیش از ۵۵ درصد تولید ناخالص جهانی را به تلاطم و رکود کشید. بی‌شک سهم اقتصاد امریکا در تولید ناخالص جهانی آن قدر هست که هرگونه رکود در این اقتصاد، شکوفاترین اقتصادهای جهانی را نیز به زیر بکشد. در سال ۲۰۰۷ تولید ناخالص داخلی امریکا بیش از ۱۳ تریلیون و ۳۸۰ میلیارد دلار برآورد شده که در تولید ناخالص جهانی به اندازه ۲۱ درصد ایفای نقش می‌کرده است. اقتصاد امریکا در سال ۲۰۰۶ بالغ بر ۱۲/۷ درصد از حجم کل تجارت جهانی (۲۹۵۷/۷ میلیارد دلار) را در اختیار داشته است. فهم تاثیر رکود چنین اقتصاد عظیمی بر تمام بازارهای صنعتی و مضافاً بانک‌های تجاری و رهنی چندان دشوار نیست. عذر بدتر از گناه این است که نجات بانک‌های رهنی از بدهی‌های کلان به کاکل این اقتصاد در حال رکود بسته شده است. بحران از بانک‌های بزرگ رهنی شروع شد. ابتداء بانک ایندی ورشکست شد. بعد وامو (Washington Mutual) و سپس وچوویا (Wachovia) و بعد مورگان استنلی (Morgan Stanley) و گلدمن ساکس (Goldman Sachs). سقوط بانک عظیم وام دهنده ای همچون وامو (واشنگتن موجوال) - که به عنوان نخستین صندوق پس‌انداز یا همیاری متقابل (mutual fund) فعالیت می‌کند - از نظر ناظران اقتصاد نئولیبرال عجیب بود. گفته می‌شود فدرال رزرو تا اواخر نومبر ۲۰۰۸ بیش از ۳۰ میلیارد دلار به عنوان وجه‌الضمان ورشکستگی بانک سرمایه‌گذاری بیراسترنز (Bear Stearns) در نظر گرفته است. اما این مبلغ کافی نبود. این بانک به عنوان پنجمین بانک سرمایه‌گذاری امریکا در مقابل هر یک دلار بیش از ۳۳ دلار مقروض بود. مریل لینچ (Merril Lynch) در سه ماهه اول سال ۲۰۰۸ با ۹/۷ میلیارد دلار کاهش ارزش دفتری و ۴۰۰۰ پرسنل اخراجی دست به گریبان شد. چند روز پس از انتشار علنی گزارش پیش‌گفته -

که صرفاً مؤید گوشه ای از ضایعات بحران مالی بود - الیور برستون طی مقاله ای کوتاه در اکونومیست (اکتبر ۲۰۰۸) از مراکز مالی باشکوه جهان سرمایه‌داری چنان سخن گفت که بی‌اختیار شعر "سرزمین ویران" یا "سرزمین بی‌پرنده و بهار" تی.اس.الیوت را نداعی می‌کرد:

«مراکز مالی تبدیل به بناهایی از آهن و سنگ شده‌اند که کارکردی ندارند. ظرف مدت کوتاه ۱۰ روز طرح ملی-سازی و پذیرش آن از سوی مؤسسات به تنها راه نجاتی تبدیل شده است که اگر از آن استقبال نشود شکست برخی از مؤسسات مانند مؤسسه بیمه ای که زمانی بزرگترین بیمه‌گر با دارایی حدود یک تریلیون دلار بوده است، یا دو بانک بزرگ سرمایه‌داری با دارایی مشترکی به میزان یک‌ونیم تریلیون دلار یا دو غول بازارهای رهنی امریکائی با دارایی ۱/۸ تریلیون دلار کاملاً قابل پیش‌بینی است. ورشکستگی بانک برادران لمن (Lehman Brothers) و فروش سریع مریل لینچ به اندازه کافی شوک‌آور بوده است. اما طرح نجات دولتی گروه بین‌الملل امریکا (۲AIG) با اعطای وام ۸۵ میلیارد دلاری و با نرخ بهره بالا که بسیار سریع در بعدازظهر ۱۶ سپتامبر اتفاق افتاد، خبر غم‌انگیز تازه ای در این سال مصیبت‌بار بود. اساساً AIG یک بیمه‌گر خوش سابقه است، اما بخش محصولات مالی این مؤسسه که تنها کسر کوچکی از درآمدهای آن است، به اندازه کافی قراردادهایی برای نابودی این شرکت و به لرزه درآوردن کل دنیا تنظیم کرده است که این به توضیح رازی در سال‌های اخیر کمک می‌کند:

چه کسی پذیرای ریسک‌هایی بود که بانک‌ها و سرمایه‌گذاران اغلب از آن گریزان بودند؟ حال ما می‌دانیم. با این همه طرح نجات AIG برای از میان بردن ترسی که بازارها دارند، کاری انجام نداده است. اقدامات مورد نظر خود را انتخاب کنید:

نرخ بهره ای که از سوی بانک‌ها برای وام‌دادن به یکدیگر درخواست می‌شود، هزینه‌های اضافه‌ی وام‌گیری و هزینه‌های بیمه کردن بدهی‌های شرکت، حرکت به سوی اوراق خزانه به خاطر امنیت آن، طلا و ذخایر مالی، همه این‌ها از فردی به فرد دیگر اعلام شده است. در ۱۷ سپتامبر بزرگترین وام‌دهنده رهنی بریتانیا (HOBS) پس از این‌که سهامش به شدت شروع به کاهش کرد، تنها به خاطر ۱۲ میلیارد پوند به دام TBS افتاد. این دام مشابه بلایی بود که بر سر برادران لمن و AIG آمده بود. دیگر بانک‌ها، مانند مورگان استنلی و واشنگتن موجوال از تقدیر یکسانی رنج می‌برند. روسیه اعلام کرد به سه بانک بزرگش ۱/۱۲ تریلیون روبل (۴۴ میلیارد دلار) قرض خواهد داد. یک مؤسسه بازار پول امریکا که تصور می‌شود امن‌ترین نوع سرمایه‌گذاری باشد، برای اولین بار از سال ۱۹۹۴ زیان را در گزارش مالی خود مشاهده می‌کند. اگر سرمایه‌گذاران بازار پول را برای خزانه خالی کنند، بانک‌ها بودجه‌شان را از دست خواهند داد و این خطر به شرکت‌ها و بودجه‌های پس‌انداز شده هم سرایت خواهد کرد.

در هفته آخر سپتامبر فدرال رزرو و خزانه بدون این‌که بتواند برادران لمن را نجات دهند به تماشای ورشکستگی آن‌ها نشستند. تأمین امنیت سرمایه‌داری مستلزم این بود که مردم خود مسئول اشتباهات‌شان باشند، اما AIG بزرگ-تر بود و ورشکستگی لمن گرداب و جریان‌هایی به راه انداخت که به سقوط آن کمک کردند.

با حرکت تلوتلوخوران بازار، پراگماتیسم به اصول خود ضربه می‌زند. با وجود این‌که قدرت سرمایه‌داری حاکم خودش را تضعیف می‌کند، فدرال رزرو و خزانه به درستی احساس کرده‌اند که نمی‌توانند بار دیگر "نه" بگویند. آن-چه پس از این اتفاق می‌افتد به سه سؤال بستگی دارد:

چرا این بحران به یک راه مخرب لغزید؟ سیستم اقتصادی و مالی تا چه میزان آسیب‌پذیرند؟ و چه کاری را می‌توان برای قراردادن سرمایه مالی در مسیر صحیح آن انجام داد؟

مبالغه نیست اگر بگویم برای کسب آگاهی از آنچه در خطر است تنها نیازمند مطالعه ای در مورد بحران ۱۹۳۰ داشته باشیم. با حذف تمام پیچیدگی‌ها خواهیم دید صنعت مالیه ۳ میان دو نیروی ساده گیر افتاده و نیازمند سرمایه است. به این خاطر که دارائی‌هایی همچون خانه و تعهد پرداخت وام کمتر از تصور مردم ارزش دارند. حجم و وسعت سرمایه مالی نیز باید کاهش یابد. اعتبارات نه تنها قیمت دارائی‌های مردم تورم‌زده را بلکه خود مالیه را نیز توسعه می‌دهد. سهم صنعت خدمات مالیه از کل سود به دست آمده در امریکا از ۱۰ درصد در دهه ۱۹۸۰ به ۴۰ درصد در سال ۲۰۰۷ رسید. با یک حساب سردستی مشخص می‌شود چنین رشدی در دهه گذشته به میزان ۱/۲ تریلیون دلار بیش از حد انتظار بوده است. صنعت مالیه تنها در صورت کوچک‌تر شدن قادر به تحصیل پول پس از توسعه اعتبارات خواهد بود و به دست آوردن پول در حال کوچک شدن سخت‌تر می‌شود. تعجبی نیست که سرمایه‌گذاران نایابند و آن عده قلیل شجاع از قبیل مالکان مؤسسات دارائی که در بانک‌های ضعیف سپرده‌گذاری کرده بودند ضرر زیادی را متحمل شده‌اند و بهتر است باقی‌مانده سرمایه‌شان را حفظ کنند. دقیقاً همانند آنچه بارکلیز در بریتانیا انجام داد. «یعنی فاصله گرفتن از لمن پس از آن‌که با شکست روبه‌رو شد، به امید حفظ آنچه در تجارت امریکای شمالی داشت» (Economist, ۲۰۰۸ oct,).

این سرمایه‌های کلان و هنگفت از کجا آمده و به کجا رفته‌اند؟ در ادامه این سلسله مقالات خواهیم گفت ماجرا از چه قرار بوده است و ضمن تحلیل چپستی و شکستگی آن بخش از بنیادهای مالی که مارکس آن را سرمایه موهوم (fictitious capital) خوانده است (کارل مارکس، مجلد سوم کاپیتال، ۱۹۵۹، صص، ۶۶۷-۶۶۶) تصریح خواهیم کرد که این سرمایه‌ها مجازی بوده و وجود حقیقی نداشته‌اند!

این‌جا نیویورک است! اما نه از برج‌های منهن و نه از ارتفاعات مغرور موسوم به وال‌استریت خبری و نشانی نیست. این‌جا نیویورک است! بانکوک نیست! همه اخبار امریکا و جهان در گرد و غبار فروپاشی وال‌استریت گم شده است. حتی پیروزی - علی‌القاعده - غیرمتعارف یک رنگین پوست (باراک اوباما) در انتخابات ریاست جمهوری چندان شگفت‌انگیز نیست. همه سران سرمایه‌داری از تمام نقاط دنیا، از G۷، G۲۰، اعضای ناتو، رؤسای صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، تصمیم‌سازان داووس، باندهای اقتصاد جهانی، تنوریسین‌های ممتاز چند دانشگاه شاخص، برندگان جایزه نوبل اقتصاد، بانکداران، صاحبان صنایع و رقبای دیروز و امروز به لوله افتاده و دور هم گردآمده‌اند. اوضاع مزاجی سرمایه‌داری نئولیبرال خیلی بد است! و از همه عجیب‌تر آن‌که در این گیر و دار همه "سوسیالیست" شده‌اند!!

فردریک لوردون در شماره اکتبر ۲۰۰۸ لوموند دیپلوماتیک به نحو ریشخندآمیزی از "روزی که وال‌استریت سوسیالیست شد" خبر داد. اشاره کنایه‌آلود او به اظهارات مضحک سناتور جیم بانینگ بود که - به‌زعم خود - دخالت دولت برای جلوگیری از سقوط بورس و رکود بازار اعتبار را "سوسیالیسم مالی" خواند بود! از نظر سرمایه‌داری نئولیبرال که با تاکتیک حذف دخالت دولت از بازار به قدرت رسیده است، هرگونه کمک دولت به ورشکستگی بخش خصوصی "سوسیالیسم" تلقی می‌شود. حتماً اگر کمک‌ها از جیب مردم فقیر، از طریق مالیات‌ها و تقلیل دست‌مزد کارگران و تهی‌دستی‌سازی‌های گسترده صورت گرفته باشد. حتماً اگر گیرنده این کمک‌ها بانکداران بزرگ و کوچک باشند.

ژوزف استیگلیتز (برنده نوبل اقتصاد ۲۰۰۱) که از هواداران سرمایه‌داری کنترل‌شده دولتی و منتقد نظام نئولیبرالی مقررات‌زدائی از بازار شده است، با حیرت ویژه ای می‌گوید:

«دنیاى عجيبى است. فقراء به سرمايه‌داران يارانه مى‌دهند!» (J.Stiglitz, ۲۰۰۸, P. ۴) بحران سرمايه‌دارى نئولیبرال و اتخاذ سياست هاى انقباضى موسوم به "رياضت اقتصادى" علاوه بر پى‌آمدهائى مانند فقيرتر شدن مردم، بى‌كارسازى خيل فزون‌ترى از كارگران، تقليل دست‌مزدها، تعطيلى خطوط توليد صنايع بزرگ، ايجاد ركود عميق اقتصادى در سراسر جهان، ورشكستگى بانك‌ها، دودشدين سرمايه‌هاى موهوم، نابودى مسكن صدها هزار شهروند، نوسان قيمت نفت و كسرى بودجه سرسام‌آور اقتصادهاى نفتى چند پيام مهم ديگر را نيز به وضوح اعلام كرده است. مؤلفه‌هاى همچون پايان افسانه اقتصاد بازار آزاد، ضرورت دخالت دولت - كه به شكل وارونه به نجات بانك‌هاى ورشكسته شتافته - و البته شكست سياست هژمونى مطلق و يك‌جانبه‌گرانى و به تبع آن كم‌رنگ شدن نقش دولت امريكا در عرصه تقسيم جهان و سر بر كشيدين قدرت چين، اتحاديه اروپا و روسيه در كنار تقويت جريان چپ كارگرى و به خيابان آمدن جنبش‌هاى كارگرى از جمله نتايج مستقيم و فورى اين بحران كم نظير بوده است. (در افزوده: دنباله روى امريكا از فرانسه در جريان جنگ امپرياليستى در ليبيا مؤيد درسى اين تحليل مادى است.) احياى دولت دخالت‌گر و مرگ بازار آزاد از يك منظر ريشه‌هاى تاريخى جدال ايدئولوژيك ميان دو تفكر مداخله يا عدم دخالت دولت در اقتصاد به واكنش عصر ليبراليسم كلاسيك نسبت به دوره مركاتنيليسم (mercantilism) سرمايه‌دارى و بقايى نظام فنودالى باز مى‌گردد. اقتصاد مركاتنيليستى - كه تا اواخر سده هفدهم حاكم بود - بر مبنائى وحدت سرمايه و پول شكل بسته بود و مبنائى ثروت ملل را در ميزان فلزات قيمتى مى‌دانست. از سوى ديگر جست و جوى رديپاى چين واكنشى در تقابل با اندیشه‌هاى روسو - كه به ضرورت مداخله دولت در اقتصاد به نفع مردم معتقد بود - نيز امكان‌پذير تواند بود.

ليبراليسم كلاسيك از كنار نهادن هر شيوه اى از كنترل اجتماعى بر عمل‌كرد سرمايه دفاع مى‌كرد و با مدعاى آزادى بى‌مهيار سودجوئى‌هاى شخصى و اصالت بازار در سپهر حيات اجتماعى به ميدان آمده بود. خلاف ليبراليسم كلاسيك كه ايدئولوژى آن در سياست، با خودكامگى سياسى دولت در تعارض بود و از محدوديت دولت در حيطه دخالت در زندگى مردم دفاع مى‌كرد و در حوزه اقتصاد ذاتاً با سوسياليسم ناسازگار بود، ايدئولوژى نئولیبراليسم به نحو عجيبى با خودكامگى راست‌ترين جناح سرمايه‌دارى (نئوكان‌ها) آغاز شد.

نئولیبراليسم نه فقط در تضاد با هرگونه اى از طرح‌ها و برنامه‌هاى سوسياليستى ظهور كرد، بلكه همه الگوهاى پيشين سرمايه‌دارى كنترل شده دولتى را نيز پشت سر نهاد و كل وظيف دولت را كه به منظور تنظيم بازار طراحي شده بود منتفى ساخت و فرمان اقتصاد مقررات‌زدائى شده را به دست بازار آزاد سپرد. در واقع بحران جهاني دهه ۱۹۳۰ و شكل‌گيرى اقتصادهاى كينزى، واكنشى مستقيم به دردهائى بود كه اقتصاد سياسى متكى به ليبراليسم كلاسيك با تكيه بر آزادى بازار به وجود آورده بود. بخش تراژيك ماجراى سرمايه‌دارى - كه حاكى از تناقض-هاى ذاتى آن است - در ضايعات به قدرت رسيدن نئولیبراليسم و بازگشت به ايده‌هاى آدام اسميت تجلى يافته و قسمت كمدى آن در اواخر دهه نخست هزاره سوم در يك بازگشت ديگر (رجعت مجدد به كينزيسم) جلوه‌گر شده است.

سيكل معيوب سرمايه‌دارى در قرن گذشته بر پايه نحوه بازى گرفتن از قدرت دولت چرخيده است. دقيقاً بيست‌ونه سال از آن زمان كه رونالد ريگان - به تاسى مستقيم از تئورى‌هاى مكتب شيكاگو - مرگ دولت اقتصادى را اعلام كرد، ۴ مديران ده‌ها بانك و مؤسسه مالى و مراكز توليدى ورشكسته طى چند ماه آخر سال ۲۰۰۸ دولت‌ها و نهادهائى قانون‌گذارى را به شدت تحت فشار گذاشتند تا به هر نحو ممكن از طريق تزريق ميلياردها دلار و يورو، مانع از انهدام نهائى آن‌ها شوند.

به محض علنی شدن شعله‌های آتش بحران دولت امریکا هفتصد میلیارد دلار، دولت انگلستان پانصد میلیارد یورو، دولت المان دویست و پنجاه میلیارد یورو و برای جلوگیری از این ورشکستگی بی‌سابقه مالی اختصاص دادند. قرار شد این پول‌ها از حساب دولت یا از جیب مردم به بانک‌های خصوصی اهداء شود، تا اوراق قرضه پادر هوا، سفته‌بازی‌ها و بورس‌های بی‌پشتوانه احیاء شوند.

در حالی که مردم یکی پس از دیگری خانه‌های رهنی خود را از دست می‌دادند، دولت و مجالس قانون‌گذاری فقط به فکر جبران سرمایه‌های دودشده بانکداران برآمدند. سنای امریکا ابتداء با طرح دولت مخالفت کرد و اقدام بوش را سیاسی "سوسیالیستی" خواند؟! ۵

مخالفت‌ها چندان نپایید. قبل از پیروزی دموکرات‌ها در انتخابات ریاست جمهوری (نومبر ۲۰۰۸) هر دو نامزد حمایت قاطع خود را از برنامه دولت اعلام کردند و در نهایت سنا نیز به رقم فوری ۲۵۰ میلیارد دلاری رضایت داد.

بازار آزاد فقط با پول مردمی که به صورت مختلف در اختیار دولت قرار گرفته است، می‌تواند به حیات خود ادامه دهد. بازار آزاد که طی سی سال گذشته به قیمت خالی کردن جیب مردم - در غیاب صوری دولت - فریبتر شده است، اینک از فرط چاقی کاذب منفجر شده و جسد متعفن و ادوکلن‌زده‌اش روی دست دولت مانده است. دولت سرمایه‌داری، دولت نماینده سرمایه‌داران وارد میدان شده است. رسالت چنین دولتی صرفاً حفظ منافع طبقه بورژوازی است.

ظاهر قضیه این است که تحقق نظریه‌پردازی‌های نئولیبرالی یعنی تبدیل اقتصاد به اهرم حاکمیت بازار آزاد، بدون مداخله دولت صورت بسته است. اما از یک منظر واقع‌بینانه چنین نیست. ۶ در تمام سال‌هایی که ریگان و تاجر برنامه‌های مکتب شیکاگو را در امریکا و انگلستان پیاده و به صورت جهانی‌سازی اجباری به سایر کشورها نیز صادر می‌کردند، دولت حضوری هم‌سویه داشت.

در این سال‌ها قدرت دولتی برای ایجاد یک مهندسی بزرگ اجتماعی نئولیبرال، بارها به سرکوب اتحادیه‌های کارگری و پیش‌گیری از فعالیت نیروهای دموکراتیک جامعه دست یازیده است. در موارد متعدد - از جمله در زد و خورد‌های جنوا و سیاتل - دست‌های دولت سرمایه به خون فرودستان معترض آغشته شده است.

نئولیبرالیسم همان قدر که با اتحادیه‌های بانکداران و تشکل‌های مدافع منافع سرمایه‌داران نرد عشق باخته است، همان قدر هم در قلع و قمع سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری شدت عمل به خرج داده است. بانک سرمایه‌گذاری جی-پی.مورگان چیس (GP Morgan Chase) - که سرمایه‌ای نزدیک به تولید ناخالص انگلستان دارد - در چند دفتر بانکی خلاصه نمی‌شود. ۷

این بانک و بانک‌های مشابه اتحادیه‌های بزرگی هستند که از سرمایه‌داران غول‌پیکر شکل گرفته‌اند و ضمن عضویت در اتحادیه بانک‌ها در ماجرای ویران‌گر و امدهی به کشورهای کوچک مانند یک کنسرسیوم عمل می‌کنند. ریگان و تاجر بر سر مردم امریکا و انگلستان همان بلایی را آوردند که کودتاگران شیلی و آرژانتین بر سر مردم امریکای لاتین!

اینان نمایندگان و رهبران شناخته شده دولت سرمایه‌داری بودند، (Roddick, J. ۱۹۹۸, P. ۱۱۴) و از طریق عملیات سیاسی عریان به شکلی غیرمستقیم اما قاطع منافع اقتصادی سرمایه‌داران را نیز حفظ می‌کردند. طرفداران سرمایه‌داری کنترل شده (امثال ژوزف استیگلیتز و پل کروگمن برندگان نوبل اقتصادی ۲۰۰۱ و ۲۰۰۸) طرح

کمک دولت را مفید و ضروری خواندند. منتقدان اکونومیست نئولیبرالیسم، تمام ابعاد حمله خود را متوجه سیاست غلط حذف دولت ساختند.

استیگلیتز در گفت‌وگو با ریچارد ویمر (از روزنامه المانی برلینر سایتونگ، ۹ اکتبر ۲۰۰۸) با تأکید بر این نکته که "نظام نئولیبرالی در غرب مرده است"، برنامه کمک ۷۰۰ میلیارد دلاری دولت امریکا به بانک‌ها را اقدام کم اثر اما مفید دانست و برای توصیف قسمت گود استخر بحران به این مثال متوسل شد:

"در نظر بگیرید بیمار از خون‌ریزی شدید داخلی رنج می‌برد و شما به عنوان چاره نجات خون تزریقی اهداء می‌کنید. بانک‌ها پول قرض داده‌اند. ارزش دارائی بادنکی به عنوان ضمانت پذیرفته شده است. این حباب ترکیده است. ضمانت‌ها هیچ ارزشی ندارند یا بسیار کم‌ارزش‌اند."

استیگلیتز وام‌ها را به اختلاس تشبیه کرد و هنری پاولسون (وزیر خزانهداری وقت) و بن برنانکی (رئیس وقت فدرال رزرو) را به نفهمیدن این واقعیت که دامنه‌های بحران به مراتب وسیع‌تر از "اعاده‌ی اعتماد مردمی" است، متهم ساخت.

به نظر استیگلیتز هر چند کمک مالی دولت امریکا بهتر از هیچ است اما برنامه نجات می‌تواند دعوتی برای بازکردن درها به روی فساد مالی و فقدان تعهد شفاف برای حسابرسی باشد. صرف‌نظر از این‌که میزان دقیق کمک‌های مالی دولت‌های سرمایه‌داری به بانک‌ها و صنایع ورشکسته به درستی دانسته نیست و گیرندگان واقعی این وام‌های نجومی نیز به وضوح مشخص نیستند - و همین امر به شکل‌بندی فساد مالی جدیدی دامن‌زده است - موضوع تأسف‌آور این است که ارقام هنگفت چند صد میلیارد دلاری در شرایطی حاتم‌بخشی شده است که به اساس آمار رسمی وزارت کشاورزی امریکا در سال ۲۰۰۷ نزدیک به سی‌و دو میلیون و پانصد هزار انسان در همین کشور زیر آستانه فقر و وضعی شبیه گرسنگی دست و پا می‌زده‌اند.^۸

بی‌تعارف باید گفت تاکنون هیچ نیروی اشغال‌گری به چنین چپاول و تطاول عظیمی آن هم در مدتی کوتاه، دست نزده است. ابعاد غارتی که به بهانه نجات مؤسسات مالی از سوی دولت امریکا صورت گرفته است هنگامی تصویرپذیر تواند بود که میزان آن با طرح ۱۳ میلیارد دلاری مارشال مقایسه شود. مبلغ هزینه شده در طرح مارشال - به منظور بازسازی اروپای ویران شده بعد از جنگ دوم جهانی - با محاسبه نرخ کنونی ارزش دلار در حدود رقمی است که وزارت خزانهداری امریکا برای خرید میزانی از سهام شرکت بیمه AIG در شروع بحران صراف کرده است.

شیوه رفتار دولت‌های نئولیبرال - از دولت امریکا و انگلستان و فرانسه و ایتالیا گرفته تا دولت‌های روسیه و چین - و حمایت همه‌جانبه از گنگسترهای مالی، عملاً به این معناست که نئولیبرالیسم اصل نمایندگی و دفاع از منافع مردم را با پشتیبانی بی‌قید و شرط از شرکت‌های خصوصی و بازار آزاد عوض کرده است.

بحران وال‌استریت با شفافیت نشان داد که نئولیبرالیسم حکومت‌های به اصطلاح انتخابی و اصل نمایندگی را به عامل سرسپرده کمپانی‌ها، مؤسسات مالی و بخش خصوصی تبدیل ساخته است. مارکس چنین دولت‌هایی را که به جای دولت نمایندگی مردم (representative state) در مفهوم جان‌لاکی آن، به ابزاری علیه مردم مبدل می‌شوند، دولت سرکوبگر [(state repress) entative] نام نهاده بود.

ناومی کلاین^۹ که از سرسخت‌ترین منتقدان "دکترین شوک تراپی" میلتن فریدمن به شمار می‌رود (Naomi Klein, ۲۰۰۶, PP. ۶۱-۱۰۲) از ماجرای دخالت دولت در قضیه نجات‌رسانی فوری به وال‌استریت، به عنوان بهترین فرصت ممکن برای آگاه‌سازی مردم درباره راه‌های حل اقتصاد جمعی و مردمی سخن گفت:

«ایدئولوژی بازار آزاد در طول دوران شکوفائی، مبلغی سودمند برای آزادی اقتصادی و عدم دخالت دولت در امور اقتصادیست. چرا که یک دولت مخالف مداخله و غیرمسئول (government absentee) مسبب افزایش حبابهای اقتصادی سوداگرانه است. زمانی که آن حبابها بترکند، ایدئولوژی حاکم نیز مختل گشته و به درون می-خزد تا هنگامی که دولت بزرگ (government big) به نجات بشتابد. اما مطمئن باشید، زمانی که مبلغ وثیقه توسط دولت پرداخت شد، آن ایدئولوژی دوباره با هیاهو باز خواهد گشت. پس از آن که دولت - از جیب بخش عمومی (public)- حجم عظیم قروضی را به عنوان وجه الضمان برای این بنگاههای حبابی هزینه کند، این بحران به بخشی از بحران پولی جهانی تبدیل می‌شود.

در حالی که پیدایش این بحران، به بهانه و توجیه تازه‌ای برای قطع برنامه‌های اجتماعی بیشتر توسط دولت‌ها دامن خواهد زد، در عین حال روح تازه‌ای به کالبد خصوصی‌سازی می‌دمد تا آن بخش‌هایی که تاکنون در دست دولت و بخش عمومی قرار داشته است، نیز از تملک عمومی درآیند و پروژه‌های خصوصی‌سازی در موردشان اجراء شود. در همین حال به ما گفته خواهد شد که "متأسفانه امیدهای شما در خصوص داشتن برنامه‌های اجتماعی برای مردم و برخورداری از یک آینده روشن بسیار پرهزینه است!!"

ما نمی‌دانیم افکار عمومی چگونه به این مسأله عکس‌العمل نشان خواهد داد. تصور کنید که در امریکای شمالی به هر فرد زیر ۴۰ سال که در این‌جا رشد کرده، تاکنون گفته شده است که دولت نمی‌تواند برای بهبود وضع زندگی ما دخالت کند... که دولت‌ها معضل هستند و نه راه‌حل... که عدم دخالت [دولت] در امور اقتصادی (laissez faire) تنها امکان و یگانه گزینه ماست و حال ناگهان می‌بینیم که یک دولت شدیداً مداخله‌گر (interventionist) و به غایت فعال، آشکارا هر چه در توان خود دارد به مصرف می‌رساند تا سرمایه‌داران بانکی را حفظ کند.

این نمایش مسخره الزاماً این سؤال را مطرح می‌کند که اگر حکومت قادر به مداخله در امر نجات بنگاه‌ها و شرکت‌هایی بوده است که لاقیدانه تن به ریسک‌هایی در بازار مسکن داده‌اند، چرا نمی‌تواند مداخله کرده و از به اجراء گذاشتن و ضبط قریب‌الوقوع خانه‌های ملیون‌ها امریکائی ممانعت به عمل آورد؟ به همین ترتیب اگر قرار است که فوراً ۸۵ میلیارد دلار پرداخت شود، تا کمپانی AIG نجات یابد، چرا پرداخت هزینه بهداشتی برای یک فرد از سوی دولت - که می‌تواند امریکائیان را از دست کمپانی‌های غارت‌گر بیمه‌های بهداشتی رهائی بخشد- ظاهراً به رویائی دست نیافتنی مبدل شده است؟ و جالب‌تر از این چرا کمپانی‌ها برای این‌که دایر و پابرجا بمانند، به کمک دولت آن هم از جیب مالیات دهندگان احتیاج دارند، ولی متقابلاً مالیات‌دهندگان نتوانند مطالباتی از این دست از دولت داشته باشند؟

اینک روشن شده است که حکومت‌ها در دوران وقوع بحران قادر به عمل و اصلاح امور هستند. از این‌رو در آینده باید برای آن‌ها دشوار باشد که به قصد شانه خالی کردن از انجام وظیفه بهانه بتراشند و ادعا کنند که دولت باید کوچک بماند. عمل و حیلۀ نهانی دیگری که در این بحران نهفته است، امید بازار به آینده خصوصی‌سازی‌هاست. سالیان متمادی، بانک‌ها و نهادهای سرمایه‌گذاری جهانی به منظور ایجاد دو بازار جدید بر سیاستمداران اعمال نفوذ می‌کنند و فشار وارد می‌آورند. اولی خصوصی‌سازی صندوق‌های ملی بازنشستگی است و دیگری یک موج نوین از خصوصی‌سازی و یا نیمه خصوصی‌سازی‌هاست که شامل جاده‌ها، پل‌ها و سیستم آبرسانی خواهد شد. اما قالب کردن این رویاها دیگر به آسانی امکان‌پذیر نخواهد بود. امریکائی‌ها از این‌که بار دیگر سرمایه‌های فردی و یا مشترک خود را به قماربازان لاقید و بی‌فکر وال‌استریت واگذار کنند، سخت بیمناکند. به خصوص از این منظر که

به احتمال زیاد مالیات‌دهندگان می‌بایستی تا زمانی که حساب بعدی بترکد، وجوهی را بپردازند تا بتوانند سرمایه‌های خود را برگردانند.

در عین حال با گفت‌وگوهای از کنترل خارج شده دولت‌های بزرگ در سازمان تجارت جهانی این بحران همچنین می‌تواند به مکانیسمی برای جای‌گزینی یک روی‌کرد رادیکال با هدف تعدیل و تنظیم بازار جهانی و سیستم‌های مالی تبدیل شود. در این زمینه، حرکتی در کشورهای در حال توسعه به سمت استقلال غذایی آغاز شده است. حرکتی که بازگذاشتن دست معامله‌گران طماع مواد غذایی را محدود می‌کند.

سرانجام آن زمان هم خواهد رسید که با توسل به ایده‌هایی چون مالیات بر معاملات و یا سایر کنترل‌های جهانی بر سرمایه، روند سرمایه‌گذاری بی‌در و پیکر و سوداگرانه کندتر خواهد شد. بحران کنونی تغییرات عمیق‌تری را می‌طلبد. دلیلی که وام‌های خطرناک و بی‌پشتوانه این‌گونه تکثیر پیدا کرده‌اند تنها به این سبب نبوده است که مسئولین قانون‌گذار خطر آن را نمی‌دانستند، بلکه بدین دلیل بوده است که ما با یک سیستم اقتصادی مواجه هستیم که بهداشت عمومی را تنها به اساس رشد تولید ناخالص مالی برآورد می‌کند.

در دورانی طولانی مدت این‌گونه وام‌های خطرناک، رشد اقتصادی ما را خوراک داده و دولت‌ها هم فعالانه از آن-ها حمایت کرده‌اند. نتیجه ای که از این بحران بیرون می‌آید، قبول مسئولیتی قطعی در راستای توسعه و رشد اقتصادی جامعه با تقلیل هرگونه هزینه ای است. جهتی که این بحران باید ما را رهنمون شود، جایی است که می‌توان با شیوه متفاوتی برای جوامع‌مان معیارهای سالم رشد و توسعه را برگزینیم. در عین حال، تمامی این مراحل بدون فشار عظیم مردم بر سیاست‌مداران در این مقطع حساس و کلیدی انجام پذیر نخواهد بود. البته نه با شیوه‌های مؤدبانه لابی‌گری و اعمال نفوذ، بلکه باید دوباره به خیابان‌ها بازگشت و دست به عمل مستقیمی زد که ما را به جایی همچون برنامه "طرح نو" (New Deal) دهه ۱۹۳۰ رهنمون شود.

بدون این اعتراضات و حرکت مستقیم تنها شاهد تغییرات سطحی و کم‌عمق و بازگشت سریع وضعیت اقتصادی به همین نقطه [بحران نئولیبرالی] خواهیم بود» (Guardian, ۲۰۰۷, ۲۷).

خلاف نظر نائومی کلاین اقتصاد کازینویی، مقررات‌زدائی از بازار و بن‌بست اضافه تولید از طریق گسترش بی‌حد و حصر و عنان گسیخته سرمایه موهوم روند بحران را به مرحله بازگشت‌ناپذیر و انفجار آمیزی رسانده است که اقداماتی نظیر New Deal و ملی‌سازی چندان مفید نخواهد افتاد.

توضیح این‌که در دهه ۱۹۳۰، که اقتصاد امریکا با بحران‌های گسترده ای دست به گریبان بود، دولت فرانکلین روزولت ناگزیر شد مجموعه ای از سیاست‌ها و پیشنهادات جامعه‌گرایانه ای را با هدف اصلاح شرایط اقتصادی و اجتماعی عملیاتی سازد. این سیاست‌ها که به New Deal (توافق جدید یا طرح نو) مشهور شد البته همان‌قدر سوسیالیستی و چاره‌ساز بود که اقدام کمک ۷۰۰ میلیارد دلاری جورج بوش و یا برنامه‌های باراک اوباما!!

سیاست اقتصادی "توافق جدید" حداکثر یک عقب‌نشینی دولت و یاری‌رسانی موقت به اقشار متوسط جامعه بود که بر اثر سیاست‌های سودگرایانه و سودامآبانه سرمایه مالی فقیر شده بودند. این بحث را با تحلیل دلایل تاریخی بحران سرمایه‌داری و تبیین چپستی اضافه‌تولید، اقتصاد کازینو و... ادامه خواهیم داد.

ادامه دارد

پی‌نوشت‌ها

[۱]. فرانسویس فوکویاما – از تئوریسین‌های مشهور نئولیبرال – پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مدعی شده بود که "پایان تاریخ فرا رسیده و گفتمان لیبرال دموکراسی امریکائی برای ابد پیروز شده است!" جالب این‌جاست

که همین جناب پس از اوج‌گیری بحران اخیر تمام نظریه‌های پایان تاریخ و جغرافی و علم الاشیای خود را پس گرفته و فرصت‌طلبانه چنین فرموده است: «بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۷ وقتی که دنیا دوران رشد بی‌سابقه‌ای را تجربه می‌کرد نادیده گرفتن سوسیالیست‌های اروپائی و پوپولیست‌های امریکای لاتین که الگوی اقتصادی امریکا را محکوم می‌کردند و آن را "سرمایه‌داری کابوئی" می‌خواندند، کار آسانی بود. اما اکنون و آگن رشد اقتصاد امریکا از ریل خارج شده و همه دنیا را به دنبال خود به خطر انداخته است. از آن بدتر این‌که اکنون متهم اصلی، الگوی امریکائی است.» (نیوزویک اکتبر ۲۰۰۸، نیز: واشنگتن پست ۸ اکتبر ۲۰۰۸) به نظر می‌رسد مشکل امثال فوکویاما این است که مفهوم رشد اقتصادی را به درستی نمی‌فهمند و انباشت سرمایه مالی طی سال‌های مورد نظر را - که از مناسبات سوداگرانه اقتصاد کازینو و به تعبیر خودشان "کابوئی" برآمده است - به عنوان رشد اقتصادی جا می‌زنند.

۲. شرکت AIG (American International Groups Inc) بزرگ‌ترین شرکت بیمه جهان است که علاوه بر ۸۵ میلیارد دلار اولی، به تدریج ۱۵۰ میلیارد دیگر نیز از دولت امریکا کمک مالی گرفته است.

۳. نکته جالب این است که تحلیل‌گران و ژورنالیست‌های بورژوائی، از روند توزیع و گردش سرمایه مالی به عنوان "صنعت" یاد می‌کنند!!

۴. چنان‌که دانسته است دولت‌های نئولیبرال بیش‌ترین دخالت سیاسی را در جوامع تحت حاکمیت خود اعمال کرده‌اند و اگر بپذیریم که به قول مارکس "مگر سیاست اقتصاد نیست؟! آن‌گاه می‌توان طرح نئولیبرال کوچک‌سازی دولت و سلطه بخش خصوصی را شارلاتانیسم محض نامید.

۵. رفیقی به طنز تلخ می‌گفت اگر سناتورهای کماکان به مخالفت خود با تخصیص این بودجه کلان به بانک‌ها ادامه

دهند، آنان را می‌برند در فدرال رزرو و آن‌قدر "شکنجه" می‌کنند تا منافع طبقاتی خود را به یاد آورند !!!

۶. ادعای نئولیبرالی عدم دخالت دولت در بازار فریبی بیش نیست. در دوران حاکمیت نئولیبرالیسم هزینه دولت‌های سرمایه‌داری افزایش یافته و فقط خدمات آنان به مردم کوچک و کم شده است. مهم‌ترین تحول دولت در عصر نئولیبرالیسم تبدیل دولت از حالت دولت رفاه (welfare - state) به موقعیت دولت ثروت‌مند (wealthfare - state) بوده است. دولت بیل کلینتون - که ادامه دهنده سیاست‌های نئولیبرالی ریگان بود - با کاستن از هزینه‌های اجتماعی، هفتاد میلیارد دلار به صورت یارانه به رسانه‌های بزرگ خصوصی، مانند جنرال الکتریک و والت دیسنی و غیره کمک کرد.